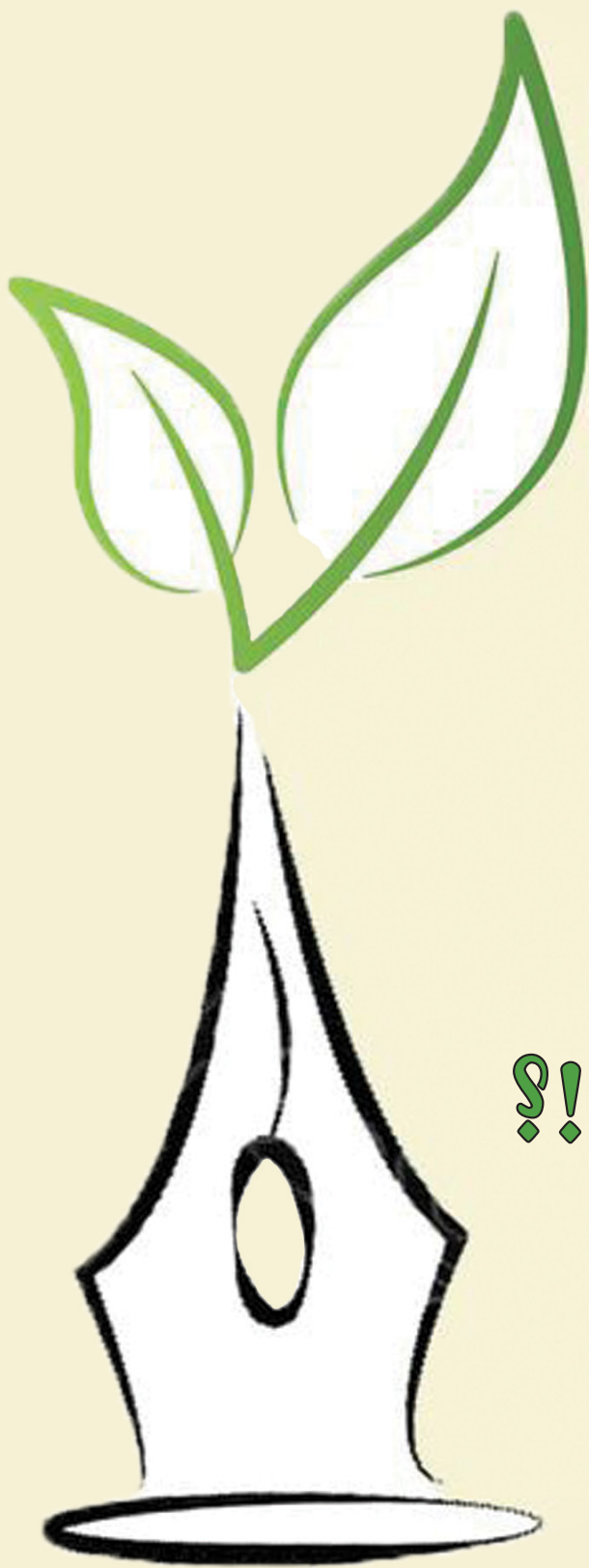


گاهنامه فرهنگی، هنری، اجتماعی، سیاسی
شماره دوم_سال دوم_دی ماه ۹۷



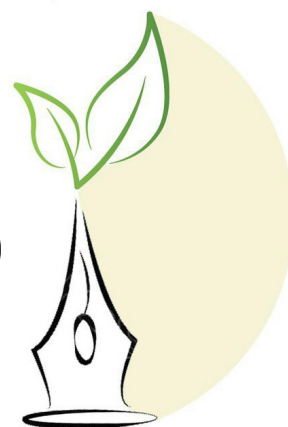
طلوع راه سوم؟!؟

روشنفکری و مسئولیت مغفول
در جست و جوی گشایش راه سوم
پاسخی به دعوت نخبگان دانشجو



روشنفکری و مسئولیت مغفول

نامه بیش از ۴۰۰ فعال دانشجویی به روشنفکران



با شما سخن می‌گوییم!

با شما که بنا است تا روح ممیز و منتقد اکنون جامعه خویش باشید. با شما که قرار است تا پیش‌قراول نقد ساخت متصلب و راهبر جامعه بحران‌زده ایران از دالان هزارتوی یأس و ناامیدی باشید. با شما که هنوز می‌توانید تا نگاه‌های همیشه نگران کسانی را که به شما دوخته شده است پاسخگو باشید. با شما که انتظار می‌رود تا در کوران حوادث بس خطیر ملی و بین‌المللی، کنج عزلت را رها کرده و به میانه خیابان و آغوش مردم گام نهید. با شما سخن می‌گوییم تا یادآور آن باشیم که روشنفکر، روشنفکر «حوزه عمومی» است. روشنفکر مردمی است و گرنه در غیاب مردم، اندیشه‌ورزی تنها و بیگانه و دورافتاده است. از روشنفکری سخن می‌گوییم که در خانه مردم ریشه دوانیده و هویت یافته است. منظور ما از روشنفکر، کسی است که دل در گرو تعالی مردم و میهن دارد. انسانی است که کلتی به نام جامعه ایران را بر رویکردهای هویتی و گروهی ارجح دانسته، و اندیشه و زندگی‌اش را در بهزیستی و بهبودی مردم و ایرانشان، در همزیستی مسالمت‌آمیز و همراهی با رنج بشریت در منطقه و هرکجای جهان به کار می‌گیرد. مخاطب ما اکنون روشنفکری است که از انزوای دیرپا و دیرسال به در آمده و انبوه کتاب‌های خوانده و ورق زده را به محک واقعیت و تغییر آن کشانیده است. روشنفکری که گرچه چراغ راه است، اما نه بر فراز، که پیش‌پای ملت، راه را روشن میکند. با شما سخن می‌گوییم تا بلکه خواب‌زدگی سالیان دراز را بتارنیم. با شما سخن بگوییم تا شما را به خویش و به مردم پیوند زنیم. این طناب بریده را باید مرمت کرد. این فاصله خیالی میان روشنفکران و مردم را باید در هم شکست حال که همه چیز دارد از دست می‌رود. ندایمان را بشنوید و به میانجی قلم و زبانتان، در هم‌کنشی‌ای مشترک با ملت ایران شریک شوید. شراکتی که میتواند نوید یک شراکت تاریخی قلمداد شود.

فعالان فکری و اجتماعی، روشنفکران، اساتید و دانشگاهیان عزیز!

اوایل سال گذشته بود که یکی از مراکز تحقیقاتی کشور فهرستی از صد مسئله و بحران کشور را اعلام نمود. فهرستی که مسائلی چون فقر و نابرابری، بی‌تفاوتی اجتماعی، پیامدهای بحران آب و نابودی محیط زیست، فساد سیستماتیک، سوء مصرف مواد، کالایی شدن علم، نزاع‌های سیاسی جریان‌های قدرت و... در آن دیده میشد. به این فهرست صد مسئله‌ای، شاید بتوان ده‌ها مسئله و بحران دیگر را افزود. بحران‌هایی که رفته‌رفته همه سرمایه‌های کشور را چوب حراج زده و از آینده و امید، جز تصویری مبهم و مه‌آلود چیزی بر جای نگذاشته است و شاهدیم هر روز با شتاب بیشتری به عقب بازمی‌گردیم. از طرفی، ناتوانی و فقر حاکمیت در حل مسائل و پافشاری بی‌فایده‌اش برای کوچک‌نمایی فجایع رخ داده، ما را بدان‌جا رسانده تا از درک رایج از سیاست، روی گردانیم و دل و دست و قلم و زبانمان را با شما و رو به شما به کار گیریم. دولت در معنای اخص و حاکمیت در معنای اعم کلمه، خواسته یا ناخواسته از حل مشکلات اساسی کشور ناتوان است. بنیادی‌ترین مسئله کنونی ما، حفظ جامعه ایران و تدبیر سامان زندگی مردمانی است که بار رنجی هزاران ساله را به دوش می‌کشند. مسئله امروز جامعه ایران، اجتماعی است و حل آن نیز جز از مسیر بازگشت به جامعه ممکن نیست. جامعه ایران و مردمانش همه‌ی هم و غم ما و همه‌ی امید و آرزوی هنوز بر باد نرفته ماست. همین «ما» که در «اکنون» و «اینجا» و هم «کنار یک‌دیگر»، ایستاده‌ایم و پهلوی به پهلوی، رنج و مشقت زمانه را «باهم» تاب می‌آوریم؛ «ما»یی که بنای ترک صحنه نداریم.



با شما سخن می‌گوییم!

تحقق آن است. حال آنکه در فهم ما از ایران و محافظت از آن، هیچ شکلی از تقدم اولی بر دومی همراه با درخواست از دولت همسو نمی‌گردد. در عین آنکه خواست محافظت از ایران یعنی برقراری امنیت زیستی اقوام ایرانی، اما دولت عروه‌الوثقی این همبستگی نیست. روشن است که دولت به مثابه‌ی یک طناب انسجام‌بخش، تا چه پایه می‌تواند دست‌اندرکار طراحی و اعمال مکانیزم‌های سرکوب و همشکل‌سازی شود. ایران مطلوب ما یک ایران تاریخی و از اساس چندفرهنگی است که قدرت همبستگی خود را نه از مکانیزم‌های سرکوب و همشکل‌سازی دولت، که از ارزش‌های جمعی و تقویت سعادت همگان متکثر می‌گیرد. ارزشهایی که به‌واسطه‌ی تولید گفتارهای دامن‌زننده به خیر عمومی برای همگان و تولید نهادها و گروه‌هایی که بتوانند چنین گفتارهایی را تعیین بخشد، شکل می‌گیرند.

با شما سخن می‌گوییم!

نیازمند آنیم تا همه نیروها متشکل شوند و خرد جمعی، آشوبناکی اضطراب و اضطراب فردانیت را در پناه و حمایت خود گیرد. داغ رخداد دی‌ماه سال گذشته و قربانی شدن چندی از هموطنانمان، از ذهن و ضمیر ما زدوده نخواهد شد. ضروری است حرکات پراکنده به نحوی سامان یابند که هم تجربه‌ی تلخ پیشین تکرار نگردد و هم ظرفیت فورانی اقدامات فردی در جهت سامان بخشیدن به روابط جمعی و در خدمت حل واقعی مشکلات به کار گرفته شود. نیازمند آنیم تا میان دقایق جاری در زندگی مردم و شیوه‌های حل مشکلات پیوندی ناگسستنی برقرار شود؛ چرا که مقصد و مقصود ما، بهزیستی همه کسانی است که دل درگرو ایران دارند. به همین سبب و درست به میزانی که ایده‌هایی همچون عدالت و آزادی را ارج می‌نهیم، جان شریف هموطنانمان را نیز سلامت و بالنده می‌خواهیم. هموطنان ما برای ما نه همچون ابزار، که انسان‌هایی اصیل‌اند که جان و جهانشان را شیدا و شکوفا می‌خواهیم. اینکه بتوانیم همه مطالبات را در پرتو خیر عمومی و از مسیری روشن و مبتنی بر برنامه‌هایی پیشینی، تحقق بخشیم، هدفی است که برای تجلی‌اش، به حداکثر توان ملی احتیاج مبرم داریم؛ تا از این طریق، همه‌ی هزینه‌های احتمالی را تا قدر مقدور، کاهش دهیم.

اکنون «ما» از میان رفته است. مسئله «ما» را به مسئله «من، تو، او» تقلیل داده‌اند تا امکان هر کنش جمعی در راستای تحقق خیر عمومی مرتفع کنند. این است که در نتیجه ذره‌ای شدن مناسبات اجتماعی، ندهایی سربرآورده‌اند که حل مسائل جامعه‌ی ایران و مشکلات منطقه را به «اغیار» ارجاع می‌دهند. به کسانی روی آورده‌اند که هیچ نسبتی با «ایران» و هیچ یک از مردمان کشورهای جهان‌سوم در صدر آنها مردم بحران‌زده و رنج‌کشیده خاورمیانه برقرار نمی‌سازند. می‌خواهیم مصرانه پای فشاریم بر اینکه مسائل جامعه ایران، تنها و تنها از «درون» و با تکیه بر پتانسیل موجود داخلی، قابل حل و فصل است. بی‌باوریم به آن‌که مسائل ملی ما ابزار دست کسانی گردد که از خلال مسائل جامعه ایران، تحقق منافع خود را ردیابی می‌کنند. بی‌باوریم به آنانی که ایران را چون گوشت دم‌توپ می‌انگارند و تنها به فروپاشی آن رضایت می‌دهند. خاطرات ننگین استعمار و سایه‌اندازی همواره‌اش بر تن رنجور ایران، مانع از آن شده تا تاریخ‌تاریک استعمارگران را به فراموشی سپاریم. بر این باوریم که ایران و همه نیروهایی که دل در گرو روابط جمعی ما دارند، می‌توانند علی‌رغم همه آسیب‌ها و غلبه روح تفرد و جداافتادگی بر زیست ایرانی، دگرباره خویشتن‌شان را چونان یک ملت باز یابند. ایران مطلوب ما اما از دو شکل از ایرانی‌گرایی یا دو جریان نظریه‌ساز درخصوص ایران فاصله می‌گیرد؛ دو شکلی که در نقاط بسیاری به یک‌دیگر می‌رسند. در شکل اول، ایران نوعی «ماهیت» است. این ایران ماهوی موردعلاقه‌ی پان‌ایرانی‌هاست و تاریخ‌زدوده است. در این ایران کلیتی غیرتاریخی وجود دارد که راه را بر سهم هر غیرفارسی‌زبانی در شکل دهی به نوعی ایران که صرفاً بر یک محدوده‌ی جغرافیایی و نه فرهنگی دلالت می‌کند، می‌بندد. ایران مطلوب ما نه یک ایران فرهنگی که فارسی‌زبانان با آن یگانه‌اند، که ایرانی است از اساس چندفرهنگی، متکثر و به گونه‌ای تاریخی ساخته شده. در شکل دوم که از شکل اول تغذیه می‌شود، با اندیشه‌ی ایران‌شهری روبه‌رویم: این بار در هیئت دولت-ملت. یک سرزمین جغرافیایی محروس و محافظت‌شده‌ی همیشگی به دست دولت‌مردان ایرانی یا ترکان ایرانی شده است. در این شکل از ایران‌شهری، هر خواستی از محافظت از «ایران» به خواست برپایی دولتی قدرتمند پهلوی می‌زند. برای ایران‌شهری‌ها امنیت مرزها بیش از امنیت اقوام متکثر ایرانی اهمیت می‌یابد و درواقع اولی بر دومی مرجح و یا اساساً شرط



با شما سخن می‌گوییم!

به دنبال امکان طرح‌اندازی نظریه‌ای برای حل بنیادی‌ترین مسائل جامعه ایرانییم. نظریه‌ای که بتواند به رغم همه تعارضات فکری، همه ظرفیت نیروها را حول مسئله ایران بسیج گرداند. در نتیجه و به باور ما، باید همه پروژه‌های دیگر را در جهت حل اساسی‌ترین مسائل جامعه ایران به تعویق انداخت. روشنفکرانی که در دانشگاه مأمون و مأوا دارند ضروری است تا زمان‌بندی پروژه‌هایشان را با زمان مسئله مردم ایران کوک کنند. حیاتی است تا بار دیگر مسئولیت خطیر تاریخی-اجتماعی را به روشنفکران گوشزد کنیم. اگر امروز دست روی دست گذاشته و همچون گذشته سکوت اختیار کنیم، ممکن است زمانی برای جبران باقی نماند. اگر هنوز دیر نشده باشد، تکلیف تاریخی را درست در زمان فرارسیدنش باید ادا کرد. از این‌رو، نیازمند آنیم تا افق‌های فکری با یک‌دیگر به گفتگو نشسته و حول مسئله‌ای واحد و کلان، نظرگاه‌شان را به سوی مردم بچرخانند. هم‌گرایی و هم‌افقی‌گفتمانی، نیاز کنونی ایران است به شرطی که روشنفکران افق‌های فکری‌شان را فارغ از جدال‌های تئوریک گسترش دهند تا بلکه از خلال آن بتوان مسیری به سوی گفتمانی ملی گشود. فراموش نکنیم که اکنون مسئله‌ای ما نه رقابت‌های فکری، بلکه نابودی همه‌ی هستی مردم است. در نتیجه رقیب را نباید اشتباه شناخت. علاوه بر این، در سطح سیاسی نیز نیازمند هم‌پایی و هم‌گرایی دوچندانیم. بدین منظور که رابطه عمل و نظر گسیخته نشود و از دست نرود. میدان و زندگی مردم، منتظر در آغوش کشیدن پاره‌های نظرورزانة روشنفکران است به شرطی که آنها، اهل خاکی کردن دست و وسعت‌بخشی به دل باشند!

با شما سخن می‌گوییم!

مدهاست که ایران از فقدان برنامه و اصول راهبردی رنج می‌برد. دهه هاست که نوشتن برنامه، همچون دخالت در کار آفریدگار خوانده و پنداشته شده و اساساً شش برنامه توسعه پیشین، گویی آب در هاون کوبیدن بوده است. به نحوی که هر پنج ساله که می‌ایستیم و به قفا می‌نگریم، چیزهای زیادی را از دست داده‌ایم. گرانی، بلای جان مردم شده است و به ویژه اقشار فرودست و لایه‌های تحتانی جامعه، از کارگران روزمزد تا بازنشستگان و فرهنگیان و... بالاجبار روزی چند شیفت کار می‌کنند تا بلکه لقمه نانی نصیب سفره مسکینشان شود. بی‌توجهی به عدالت اجتماعی در نظر و عمل، جامعه را به نقاط پایانی تحمل خود

رسانده است. این وضعیت بدین شکل نه قابل تحمل است و نه به یقین برقرار خواهد ماند. اما دغدغه ما، چگونگی اصلاح ساختاری وضع موجود است. وضع موجودی نحیف که رفته‌رفته می‌رود تا تمامیتش نیست و نابود گردد. آنچه مهم است تبدیل‌گفتمان ملی سطور پیشین به برنامه‌های منسجم و راهبردی است. برنامه‌هایی که از پس ازدهای هفت‌سریاس و ناامیدی برآید و توسعه انسانی را جانشین ایدئولوژی رشد و رونق اقتصادی صرف، کند. این گفتمان ملی که توأمان آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه است باید در عرصه تصمیم‌سازی کلان سیاسی-اقتصادی دست و پا درآورد تا ایمان بیاوریم که گفتارهای روشنفکری، کلی‌گویی‌های کلیشه‌ای نیست که بر سردر دکان‌ها می‌آویزند. بلکه تدارک‌هایی است که تحقیقاً قابلیت عملی و اجرایی شدن داشته و می‌تواند از مسکنت ایران و مردمش جلوگیری کند. برنامه‌ای مد نظر است باید بتواند وضعیت ملی را چاره‌جویی کند و از ظرفیت ملی‌اندیشی برخوردار باشد؛ به نحوی که برنامه را در خدمت منافع فردی یا جریانی به کار نگیرد.

با شما سخن می‌گوییم!

از خلال زبان به مثابه ابزار سیاستی مردمی، راهی به سوی شما می‌گشاییم و منتظر می‌مانیم. منتظریم تا بلکه قلب‌هایمان در این فضای بی‌چشم‌انداز، یکدیگر را بازیابند. بنویسید و قدم به میدان گفتگو بگذارید. این نوشتار، از انبوه بیانیه‌های صرفاً از سر رفع تکلیف نیست. به محض خوانده و شنیده شدنش، از پا نخواهیم نشست چرا که فرصت کم است و «همه چیز دارد از دست می‌رود»، مردم نگران و مضطرب، توان چاره‌جویی را از کف داده‌اند. اینها، همه دارایی و سرمایه ماست. سرمایه‌ای که به قیمتی گزاف به جان و دل، نگهش داشته و میداریم. به امر سیاسی که نام دیگر امر اجتماعی است باز گردیم. این دو، نه نام قداره‌بندان و نه ملک تاریخی ستم‌کاران، که نام کوچک مردم‌اند و برای مردم و توسط مردم، زندگی جمعی‌شان را تدبیر و تمهید می‌کنند. آنجا که امر سیاسی و امر اجتماعی درکارند، شما را خواهیم یافت و به یاری مردم، وضع مصیبت زده را چاره‌جویی خواهیم کرد. در مقام جمع‌بندی به نظرمان می‌رسد تا ایده‌هایی را دگر باره با شما در میان نهیم امید که لحظه‌ای از نگاهتان دور نگردد:



و در آخر: سخنی با هم قطارانمان!

دوران انتظار برای تغییر ایران و بهبودخواهی به صرف تغییر از بالا سپری شده است. بر این باوریم که از خلال نصایح مشفقانه مسئولان در عرصه‌های کلان سیاست‌گذاری، آبی برای ایران ستم‌دیده گرم نمی‌شود. نیازمند تجدیدنظری در رویکردهای غالب فکری سیاسی هستیم؛ نوعی چرخش پارادایمی که به جای انتظار تغییرات کلان در سیاست، مستلزم اصلاح از پایین با بازگشت به امر اجتماعی است. نیازمند توجه و حمایت همه ظرفیت‌های مردمی هستیم. اگر دانشگاه متعلق به مردم و ماحصل زحمت بی‌دریغ یک ملت است، پس ضروری است تا تقالیش را در راه بهروزی همین ملت به کار گیرد. دانشگاهی مردمی است که هدف از دانش‌اندوزی را تحقق خیر عموم مردم دانسته و در آن راه از هیچ کوششی فروگذار نکند. به همین خاطر، شکل‌گیری نهضتی دانشجویی در آغاز این مسیر از ضرورتی دوجندان برخوردار است. نهضتی که بتواند پایه‌گذار گفتگویی دائمی با مردم و روشنفکران باشد. نهضتی که دالان‌های تنگ و تاریک دانشگاه را تا متن جامعه و تا مرز مردم توسعه دهد. نهضتی که عملاً و پرسشگرانه روشنفکران را خطاب قرار دهد و از آنها برنامه و پروژه‌هشان را برای تقویت پیوندهای اجتماعی و برون‌رفت از وضع فعلی جویا شود. آنان را به پرسش گیرد و تلاش کند تا به هیئت همه آنچه که تاکنون آرزو کرده و اندیشیده، رنگ واقعیت زند. این، تنها سرآغاز یک راه مدنی، علنی و مسالمت‌جویانه است.

- ۱) ضرورت درک شرایط خطیر کنونی و وارد کردن آن در تمامی معادلات و پروژه‌های فکری جاری همه روشنفکران دغدغه‌مند؛
- ۲) ضرورت هم‌پایی و تجمیع نیروهای روشنفکری در قالب گفتگوهای بین‌الذهانی حول بنیادی‌ترین مسائل جامعه ایران در پیوند با عرصه کلان تصمیم‌سازی (برای دوری از کلی‌گویی و تبدیل گفتارها به برنامه و راهبرد)؛
- ۳) بازبینی در تزه‌های رایج روشنفکری برای اصلاح (از قبیل دموکراتیزاسیون با رویکرد اصلاح از بالا و سازوکار انتخاباتی؛ کلی‌گویی در باب ضرورت جامعه‌گرایی و تقویت جامعه مدنی بدون برنامه مدون و تحقیقی و اقدام عملی متناسب)؛
- ۴) تقویت پیوندهای اجتماعی میان نیروهای فکری و بساخت یک گفتمان جمعی مؤید لزوم بازگشت به امر اجتماعی؛
- ۵) بدل کردن گفتمان ملی به برنامه عملی اصلاح بر اساس دستورکارها و موضوعات مشخص؛
- ۶) فعال کردن پیوندها با متن مردم از طریق دامن زدن به گفتگوهای افقی و مخاطب قرار دادن سندیکاها و انجمن‌ها و جمع‌های مردم.
- ۷) نقد گذشته روشنفکران و گروه‌های سیاسی بر مبنای میزان توجه به دو آرمان بنیادین آزادی و عدالت



در جست‌وجوی راه سوم

**درنگی بر کنشگری دانشجویان در گشایش
راه‌های جدید برای دفاع از جامعه ایران**

«آرمان ذاکری»



ارزیابی کرد. محور همه این فعالیتها ناامیدی از ساختار سیاسی واقعا موجود، معطوف شدن حرکت به جامعه مدنی و تلاش برای شکل دهی به گفت و گویی فعال میان بخش‌های مختلف جامعه مدنی با هدف ایجاد ائتلافی گسترده برای کمک به جامعه ایران است.

در شرایطی که قوای سیاسی به دلیل «جست و جوگری بی پایان منافع» از شکل دهی به هرگونه گفت و گو در جهت خیر عمومی ناتوان اند و مدام در تلاش برای فرافکنی ناتوانی و منفعت جویی خود بر عهده جریانات رقیب اند، دانشجویان، به مثابه گروه‌هایی که هم دچار فرسایش سنی نشده اند، هم در شبکه‌های تودر توی فساد و منافع آلوده نشده اند و هم سیاست ورود در قدرت و سهم‌خواهی را برنگزیده اند، قشر شایسته‌ای برای دامن زدن به گفت و گوی بخش‌های مختلف جامعه مدنی ایران در جهت شکل دهی به ائتلاف ملی برای تامین حداقل‌های مورد نیاز برای حیات اجتماعی شایسته مردم ایران و طرح اندازی «سیاستی دیگر» اند.

نامه‌ای که این روزها توسط جمعی از دانشجویان تهیه شده، به عنوان گامی کوچک، در همراهی و همدلی با دیگر حرکات این روزهای جامعه مدنی ایران، تلاشی برای گشودن راهی جدید است. این دست تلاشها برای عبور از فردگرایی خودخواهانه و گشایش مسیرهای جدید را باید به فال نیک گرفت و چنین بستری را تقویت کرد و امکان گفت و گوهایی مدنی بدون چشم‌داشت از ساختار سیاسی را فراهم نمود. ایجاد ائتلاف میان نیروهای مستقل جامعه مدنی ایران، ضرورتی برای جلوگیری از درغلتیدن جامعه در استیلاي اقتدارگرایی است که از اکنون محو کامل آرمان دموکراسی را در کشور هدف خود قرار داده اند. دموکراسی یعنی جامعه و دانشجویان به دفاع از جامعه برخاسته اند.

بن بست سیاسی جامعه ایران، اکنون بیش از پیش خود را بر همگان آشکار کرده است. ترکیبی از فرسایش سنی، آلودگی به فساد، حاشیه‌نشینی نیروهای شایسته و تنازع بی پایان، قوای سیاسی کشور را از هرگونه حرکتی در راستای شکستن بن‌بست ناتوان نموده است. از سویی به پایان رسیدن منابع اقتصادی و زیست محیطی تردیدی در ناممکن بودن تداوم اداره کشور به شیوه‌های کنونی باقی نگذاشته است. فریاد «اصلاح طلب؛ اصولگرا دیگه تمومه ماجرا» واقعیتی است که بر اساس فهم روزمره بخش‌هایی از جامعه از روندهای اساسی حیات اجتماعیشان بر زبان آمده است.

در چنین فضایی، بخش‌های مختلف جامعه به حرکت در آمده اند تا خود، برای خود کاری کنند. تا بن‌بست را بشکنند و در گذار از نیروهای فرتوت و محافظه کار اصلاح طلب و اصولگرا و همچنین در مرزبندی شفاف با آنها که اثر گذاری خود را از مجرای ائتلافهایی با دول خارجی مرتجع جهانی دنبال می‌کنند، طرحی نو در اندازند و راه سومی را بگشایند. بخش‌های سالم قوای سیاسی موجود با چنین گذاری همراه خواهند شد. هر چند مجموعه شواهد نشان می‌دهد منازعه برای منافع، گوش عمده قوای سیاسی واقعا موجود را برای شنیدن صدای ضرورت تغییر بیش از حد سنگین نموده است. گشایش راه‌های جدید، در گذار از آنها ضرورت امروز جامعه ایران است.

اعتراضات مدنی معلمان، کنشهای صنفی کارگران و مطالبه‌گری دانشجویی در دانشگاه‌های کشور را می‌توان در همین زمینه



با مردم سخن بگویند، و راه بگشایند. این استراتژی که معطوف به مردم و روشنفکران، قطع نظر از ساختار سیاسی است، یک استراتژی تازه است و در تقابل با استراتژی‌های پیشین که رو به سوی حاکمیت داشت، با حکومت سخن می‌گفت و از مردم انتظار حمایت داشت.

این استراتژی به ظاهر در نقطه مقابل استراتژی پیشین است. استراتژی اول، رو به سوی حاکمیت داشت، ولی استراتژی دوم رو به سوی مردم و روشنفکران دارد. اما به گمانم چنین نیست، این هر دو استراتژی دو روی یک سکه‌اند و من تصور می‌کنم تا از دو سوی این استراتژی‌ها نشویم، راه به جایی نخواهیم برد. یک دوگانه است که پشت این هر دو استراتژی ایستاده: باور به وجود مردمی که مستمراً بار رنج بر دوش دارند و حاکمانی که ظلم می‌کنند، قداره می‌بندند، جاهلند و خیانت‌کار. این دوگانه‌سازی، هر دو استراتژی را مشابه هم ساخته است. استراتژی قدیمی آن بود که مستقیم برویم بر سر حاکمان فریاد بکشیم، دومی عبارت از آن است که مردم و روشنفکران را بسیج کنیم، همدل و هم‌رای کنیم و عزمی جزم در سطح عمومی بسازیم. نانوشته‌هایی هم هست که به سادگی می‌توان آنها را حدس زد. مردم را هم‌رای کنیم، من‌ها را ما کنیم تا بتوانیم با قدرت بیشتری استراتژی اول را اجرا کنیم که همانا فریاد کشیدن بر سر حاکمان است.

تمایزگذاری میان مردمان ساده و صادق و فداکار و رنج‌کش و حاکمان ستم‌کار و زورگو، کلیشه‌ای است که یکصد و اندی سال بر سر ما حکومت می‌کند. حقیقتاً چگونه می‌توان مرزهای متمایزکننده میان مردم و حاکمان را نشان داد؟ با آنچه در این نامه در باره جمهوری اسلامی گفته شده، هیچ مخالفتی ندارم، اما نمی‌دانم مرزهای متمایزکننده جمهوری اسلامی از مردم دقیقاً کجاست.

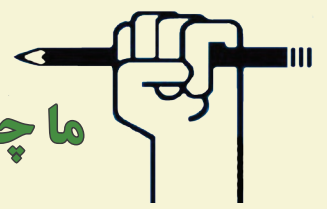
«محمدجواد کاشی»

پاسخی به دعوت نخبگان دانشجو

بیش از چهارصد تن از نخبگان و فعالان صادق و اصیل فعالیت‌های دانشجویی، نامه‌ای منتشر کرده‌اند و در آن نامه دلسوزان این میهن را فراخوان کرده‌اند که بیشتر و بیشتر به بحران‌های عدیده این کشور بیاندیشند. به جای مباحث فرعی و انتزاعی، همه چیز را معطوف کنند به روزگاری که در آن به سر می‌بریم. هشدار داده‌اند که شرایط خطیر امروز را درک کنند. به جای کلی‌گویی‌های بی‌حاصل، فضای بینادهدنی بسازند و عرصه کلان تصمیم‌سازی در کشور را تحت تأثیر قرار دهند. در تزهایی که تا کنون مطرح بوده، بازاندیشی کنند. در برساخت یک گفتمان جمعی برای بازگشت به امر اجتماعی کمک کنند، برنامه‌های عملی اصلاح عرضه کنند، پیوندهای خود را با اقشار مختلف مردم تحکیم کنند و سرانجام پیشینه خود را از نقطه نظر نسبت خود با دو آرمان آزادی و عدالت، نقد کنند. محورها و مباحث طرح شده در این نامه، فوق‌العاده حائز اهمیت است. امید می‌رود به همت هم آنان، عرصه عمومی در فضای اجتماعی و سیاسی کشور گرم شود، و از موضع انتظار و تماشاگر منفعل رویدادهای شگرف این روزگار بیرون رویم.

آنچه به این نامه تازگی می‌بخشد، خطاب آنان است. همیشه این دانشجویان بودند که باید صبر می‌کردند تا از درون فضای روشنفکران کسی برخیزد و آنان را به مسیر هدایتی دعوت کند. اما کوبیدن در خانه صاحب نظران و روشنفکران از سوی دانشجویان، معنای قابل تاملی دارد. آنها علناً صاحبان قلم و تریبون را خطاب قرار داده‌اند و به طعنه گفته‌اند نام و نان روشنفکری را می‌خورید اما به وظیفه خود عمل نمی‌کنید. به نظرم این خطابی است تازه و البته شریف. به سهم خودم خود را سرزنش می‌کنم و برای گشودن هر میدانی برای گفتگو اعلام آمادگی می‌کنم. بدیهی است این کار، عزمی جدی و جمعی می‌طلبد، امیدوارم چنین عزمی ظهور کند. در کنار این بزرگان، چشم انتظار می‌مانم تا چنان روزگاری از راه برسد و در حد مقدرات خود در این میدان حاضر شوم.

مطالعه این نامه شریف اما نکته‌ای در ذهنم برانگیخت. طرح آن را بی‌فایده نمی‌دانم. به نظرم این نامه، در بطن خود یک الگوی عمل استراتژیک را در میان نهاده است. حاکمیت به منزله یک ساختار ناتوان از حل مسائل کنار نهاده شده است. از نام کوچک مردم در مقابل نام قداره‌بندان سخن گفته شده و از روشنفکران خواسته شده، برخیزند.



ما چه می گوئیم...

نامه‌ی جمعی از دانشگاهیان به جامعه‌ی روشنفکری، که به امضای بیش از ۴۰۰ فعال دانشجویی رسیده است، تلاشیست درجهت هم‌صد کردن روشنفکران، با دردهای مردمی که بار رنجی هزاران ساله را به دوش می‌کشند و افزون بر این، فریاد اعتراض یک نسل به نسل پیشرو قبل از خود محسوب می‌شود. فارغ از دردها و بن‌بست‌هایی که دانشجویان ایران را بعنوان روح بیدار جامعه به منادی‌گری برای وحدت کلیه‌ی نیروهای مردمی دعوت نموده. جابه‌جایی نقش روشنفکر و دانشجو در فراخوانی به آغاز یک جنبش تحول‌خواه، علاوه بر آنکه از نوعی بلوغ در جریان اصیل دانشجویی و جست‌وجوی راهی جز آنچه تجربه شده - چه در دو وجه افراطی و چه در اعتدال میان آن دو و گذار از دو سنت به سوی راه سومی که ریشه‌های فکری و نه سیاسی و قدرت‌طلبانه دارد - حکایت دارد، حاکی ضعف‌هایی در جریان روشنفکری امروز ایران است که شاید نگاهی به آن‌ها در ادامه‌ی پویش دعوت روشنفکران به چاره‌اندیشی برای مشکلات جامعه خالی از فایده نباشد.

روشنفکری ایرانی از ابتدای پیدایش خود در زاویه‌ی اعتراض به وضع موجود قرار گرفت، و مسالهی اصلی آن مواجهه با مدرنیته بود، در این میان، چه آن‌ها که مدرنیته را پذیرفته و چه آن‌ها که نپذیرفتند حاکمیت و وضع موجود آن روزگار را علت دور افتادن کشور از مسیر توسعه دانستند، در این برهه روشنفکران اغلب زبان برنده جامعه خویش و نیز روشنفکران دینی ذاکران آن دسته از حوادث تاریخی جهان اسلام بودند که روحیه‌ی مبارزه‌خواهی را برمی‌انگیخت. تزریق این آمادگی برای تحول از گذرگاه خوانش‌های انقلابی از اسلام و نیز فرهنگ گذشته‌ی ایرانی در کنار مواجهه‌ی فعال با فرهنگ غرب، چه با درونی‌سازی آن چه پذیرفتنی بود و چه در رد آن‌چه با ماهیت ایرانی اسلامی ما سازگاری نداشت (در ارایه‌ی شاخص‌هایی برای تناسب یا عدم تناسب سازه‌های فرهنگ مدرن با گذشته تاریخی و ایده‌آل‌های فرهنگی ما) با الگوگیری از جریان‌های جهانی آزادی‌خواهی و عدالت‌طلبی، زمینه‌های انقلاب مردمی را فراهم نموده و سازوکارهای حاکم بر جامعه را عیناً تغییر داد. روشنفکری امروز اما بیشتر انتزاعی است، به دیگر بیان، گویی در میانه‌ی این مردم و با مشکلاتشان زندگی نمی‌کند، مسایلی که امروز در محافل روشنفکری مطرحند این دسته محافل را به جزیره‌ای دورافتاده از تلاطم کنونی جامعه بدل کرده است. تکیه بر بحث‌های انتزاعی که در نهایت به هیچ عینیتی برای اصلاح وضع موجود نمی‌انجامند، روشنفکری را هرچه بیشتر از رسالت اصلی خود، یعنی زبان گویا و مغز متفکر ملت بودن دور می‌کند. اشتغال به آن‌چه مردم با آن سروکار ندارند، ساعت‌ها بحث بی نتیجه (بحث برای بحث) درباره‌ی انتزاعیات فلسفی و فکری (حداقل آن‌چنان که ما در فضای زیست خود در دانشگاه شاهد هستیم) و بعضاً سخیف و سطحی دانستن پرداختن به آن‌چه توده‌ی مردم را مشغول داشته، جای خالی شریعتی‌ها را بیش از پیش محسوس می‌کند، روشنفکر باید با توده‌ی مردم درآمیزد، میان آن‌ها زندگی کند، دردهای آن‌ها را احساس کند و برای مسایل آن‌ها گفتارودهایی خردمندانه اما عینی و به دور از

توده‌ای انتزاعیات غیرقابل اجرا و حتی غیرقابل آزمون ارایه دهد. به جز مواردی نادر باید گفت واقعیت این است که امروز روشنفکری ایرانی از عمل بسیار فاصله گرفته و فارغ از نزاعات میان طبقه‌ای و بحث‌های میان طرفداران این و آن، در سکوت، ناتوانی مسئولان در اداره‌ی امروز کشور را به نظاره نشسته است. امروز بیشتر از همه در جریان روشنفکری ایران فقدان «چریک مدنی» به چشم می‌خورد و هنگام سخن گفتن از یک روشنفکر تنها باید گفت: «پرداختی به اندیشه (و نه اندیشه و عمل) آقا و یا خانم...»

روشنفکری ایرانی حتی اگر به گذشته خود نیز برگردد، روشنفکران مردمی سالهای دهه‌ی چهل و پنجاه (که آخرین نمونه‌های نادر آن را در سالهای اخیر هم دیده‌ایم) را پیش رو دارد، که شهر به شهر و منزل به منزل برای ابلاغ رسالت پیامبرگونه‌ی خود سفر می‌کردند و به زبان توده و در کنار آن‌ها دردهای مشترک را به دوش می‌کشیدند. روشنفکرانی که در پایتخت متراکم نبودند و از پس پنجره‌ای که به هیچ خیابانی منتهی نمی‌شود مردم را واری می‌کردند. بی هیچ ملاحظه باید صریحاً بگوییم که احساس می‌کنیم جریان روشنفکری در ایران هرچه بیشتر از توده و دغدغه‌هایشان فاصله می‌گیرد بیشتر به ورطه‌ی ناکارایی و تنل نزدیک می‌شود. با احترام به تمام قلب‌هایی که برای ایران می‌تپند باید گفت نوشتن از مردم بدون بودن با مردم ممکن نیست و از اندیشمندان شریف ما، قشری خودکار بدست به جای قشر سیگار به دست دهه‌ی سی، و قشری خانه‌نشین به جای قشر کافه‌نشین دهه‌های آغازین قرن حاضر می‌سازد. دانشجویان امروز در گام نخستین به نسل پیشرو قبل از خود می‌گویند اگر آن‌گاه که باید در صحنه‌ی اصلاح باشید، نباشید، دیگر تفاوتی نمی‌کند کجا باشید.

جنبش دانشجویی اصیل امروز، با آن‌که به مسایل کشور واقف است و با نگاهی نقادانه کرسی‌های اثرگذاری را به پاسخگویی می‌طلبد اما از سوی دیگر می‌داند عدم مشارکت و به صحنه نیامدن یک نیروی متعهد و متفکر برابر است با گشودن عرصه بر آن که کمتر می‌اندیشد و کمتر دغدغه دارد، پس تلویحاً وضع امروز کشور را اگر نتیجه‌ی گردن‌کشی مسئولین نالایقی می‌داند که در یک پایایی فیزیکی! از مسندی به مسند دیگر می‌روند، نتیجه‌ی سکوت نیروهای متفکر و همراهی آن‌ها با جریانی که آنان را واپس می‌راند نیز تلقی می‌کند.

نامه‌ی دانشجویان به روشنفکران بیانگر یک چرخش تاریخی است. با اینکه همواره در قاموس جنبش دانشجویی ایرانی، دانشجو مودن جامعه است، لیک دانشجو همواره جریان اندیشه‌ورز را پیشوای خود قرار داده و به دعوت او به میانه‌ی حوادث قدم گذاشته است (نظیر آن‌چه در انقلاب شاهد بودیم اما اکنون فرزندان آمده‌اند تا پدران خود را برای ورود به صحنه‌ی مشکلاتی که روز به روز از کف تحمل خارج می‌شوند دعوت کنند. دعوتی مشفقانه و امیدوارانه برای حل آن‌چه در امروز این مرز و بوم می‌گذرد و گذار از آن جز با تکیه بر توان داخلی میسر نیست.

صاحب امتیاز: محمدحسن میرزاخانی
مدیرمسئول و سردبیر: فائزه جمالی
صفحه‌آرا: سمانه السادات محمدی

کاهنامه فرهنگی، هنری، اجتماعی، سیاسی
شماره دوم سال دوم دی ماه ۹۷

